تصوف روزبهانی

هانری کربن

مترجم : اخوان، محمدعلی

اشاره:

بخش نخست مقالهء«تصوف روزبهانی»در شماره‏ 129 کیهان فرهنگی به چاپ رسیده است.اکنون‏ بخش دوم آن از نظر خوانندگان گرامی می‏گذرد.

تعلق روزبهان به تصوف

علل وابستگی روزبهان بقلی شیرازی را به تصوف‏ باید ابتدا در استعداد ذاتی او و میل به مسایل درونی و روحی و خویشتن شناسی و تزکیه نفس از علایق‏ جسمانی،بدون تأثیرپذیری از ظواهر فریبنده و مزاحم‏ دانست.در درجه دوم تعلیم و یادگیری علوم عقلی و نقلی از اساتید زمان و کسب فیض از انفاس قدسیه آنان‏ که در این مرتبه به اخذ خرقه نیز نائل شده است.فراتر از آن،پس از گذراندن مراحل گوناگون ریاضت و شست‏ و شوی جسم از علایق مادی،با دعای خود به حضور حضرت خضر نیز رسیده است.

هر یک از این مراحل شرح و تفصیل زیادی را می‏طلبد که در این مختصر نمی‏گنجد.اما به طور خلاصه دلایل و شواهدی از گفته‏ها و نوشته‏های او را می‏آوریم تا دریابیم چگونه فردی که ابتدا سبزی فروش‏ بوده(و به همین مناسبت به بقلی شیرازی معروف شده‏ است)به مقامی می‏رسد که حضرت خضر را زیارت‏ می‏کند و نیز در زندگی روحانی‏اش رهبر و پیشوای‏ تصوف روزبهانیه می‏شود.

1-او در این رازگویی چنین می‏گوید:

«من پانزده ساله بودم که در قلبم نخستین بارقه‏های‏ تنویرات عرفانی به وجود آمد و اکنون پنجاه و پنج سال‏ دارم.چگونه من از آن موقع خود را شناختم؟

من در میان قومی جاهل و نادان متولد شدم. مردمانی بی‏ادب و پست شبیه الاغ‏هایی که از شیر فرار می‏کنند.(قرآن سورهء 74 آیه 51)

چون به سه سالگی رسیدم این سؤال به ذهنم خطور کرد:خدای تو و خدای خلایق کجاست؟مقابل منزل‏ ما مسجدی بود،من اطفال و کودکانی را در آنجا دیدم، از آنها پرسیدم:آیا شما خدای خود را می‏شناسید؟ پاسخ دادند:می‏گویند خدا نه دست دارد و نه پا.آنها از اقوام خود شنیده بودند که خدای متعال اعضا و جوارح‏ ندارد.وقتی که این سؤال را کردم احساسی به من‏ دست داد و شروع به دویدن کردم.چیزی شبیه نور دیدم که مرا به تفکر واداشت ولی من نفهمیدم که‏ چیست.به هفت سالگی رسیدم.قلب من شیفته ذکر و عبادت شد.(1)درصدد کشف راز(2)خود بر آمدم و به‏ آزمایش مجدد پرداختم.سرانجام در قلبم عشق هویدا شد و احساس می‏کردم که قلبم در آتش این عشق‏ می‏سوزد.تمام این مدت را در دلتنگی گذراندم،زیرا قلبم در این مدت در دریای احساس ازلی و در روح‏ ریحان جهان علوی غوطه‏ور بود.سپس در من‏ مکاشفات ناگهانی از خلسه‏های گذران شکوفا شد، بدون اینکه جسمم مضطرب گردد.وقتی که اشکها چشم مرا آزار داد قلبم آرامشی گرفت.من حالت خود را درک نمی‏کردم.به جز خاطره حضور خدا را نزد خود حس نمی‏کردم.در این زمان نیز تمام موجودات را صوری زیبا می‏دیدم،و وقتی که من آنها را این گونه‏ دیدم میل خاصی به گوشه‏گیری،ذکر محرمانه‏ (مناجات)و زیارت قبور شیوخ بزرگ صوفیه در من پیدا شد.وقتی که به پانزده سالگی رسیدم گویا هاتفی‏ غیبی به من ندا می‏داد:تو یک پیغمبر هستی!ولی من‏ به خود می‏گفتم:من از اقوام خود شنیده‏ام که پیامبری‏ پس از پیامبر ختمی مرتبت(ص)نمی‏آید،افزون بر این‏ من چگونه می‏توانم پیغمبر باشم در صورتی که‏ می‏خورم و می‏آشامم و از نیازمندیهای طبیعی بهره‏ می‏برم؟بدن من اعضای شرم‏آور دارد و من فکر می‏کردم که پیغمبر هیچ یک از این ناتوانیها را ندارد.(3)

مدتی گذشت قلبم از عشق فارغ بود،شبی پس از غروب از دکان خود خارج شدم و به سمت نقطه خلوت‏ و آرامی برای انجام غسل و وضو رهسپار شدم.ناگهان‏ صدای لطیفی را شنیدم،راز و شوق من به غلق و اضطراب افتاد.فریاد برآوردم:

آه صدای انسان،صبر کن،از کوهی که در آن‏ نزدیکی بود بالا رفتم و در مقابل خود شخصی را با صورت زیبا،شبیه شیوخ صوفیه دیدم.قادر به حرف‏ زدن نبودم.او کلمه‏ای چند در باب توحید به من گفت‏ که نفهمیدم اما همزمان در خود احساس بیچارگی و عشق جنون آمیزی کردم.از خود بی خود شده بودم.

افرادی در اطرافم رفت و آمد می‏کردند.من خود را در میخانه‏ای می‏یافتم.پاسی از شب گذشت تا اینکه من‏ به خود بازگشتم و به دکان خود برگشتم و تا صبح در آنجا ماندم و با تأثر و اضطراب و نگرانی و آه و ناله و گریه‏ گذراندم.هاج و واج شده بودم و بی‏اختیار این جملات‏ را می‏گفتم:العفو،العفو...

کاش تسکین می‏یافتم.این حالت من چندین ساعت‏ طول کشید.ساعتی را سر پا ایستادم،تأثر بر من غلبه‏ کرد.من صندوق مغازه را دور انداختم و آنچه در آن از کالا بود برای روزهای قحطی بسته‏بندی کردم.

لباسهای خود را پاره کردم و سر به بیابان گذاردم.یک‏ سال و نیم در این وضع دلتنگ،مضطرب،گریان و غرق‏ در تأثر بودم.روزهای من با رؤیاهای عظیم خلسه و گاهگاه با مشاهدات عوالم نامرئی می‏گذشت.در طول‏ این مشاهدات،آسمانها و زمین،کوهها و دشتها و گیاهان همه مانند انواری خالص در نظرم جلوه‏گر می‏شدند.بعد از آن،حالت آرامی به من دست داد».

تجربه این«الهامات ربانی»که از اوایل دوران کودکی‏ در روزبهان پدید آمده،ابعاد شخصیت روزبهان را نشان‏ می‏دهد.بیش از هر چیز این الهام ربانی و انتخاب او از طرف خداوند است که شیخ به گونه‏ای‏ مطمئن از آن سخن می‏گوید.

«به خاطر دارم که روی بالکن منزل خود ایستاده‏ بودم و خدا را همچون قادری عظیم و غیر مخلوق درک‏ کردم.تمام جهان در نظرم مانند نوری درخشنده، متلألو و وسیع جلوه‏گر می‏شد.از مرکز این نور هاتف‏ غیبی هفت بار مرا مخاطب قرار داد و به زبان فارسی‏ گفت:

ای روزبهان من تو را به مقام ولایت ترقی دادم و به‏ عنوان ولی برگزیدم.تو دوست و محب من هستی.

نترس و غمگین مباش،زیرا من خدای تو هستم و در آنچه اراده کنی تو را یاری خواهم کرد».(4)انتخاب به‏ عنوان ولی و ارتقاء به مقام ولایت یعنی حالت و عمل‏ ولی اللهی که واسطه و وسیله بین خدا و خلایق است و از نظر مذهب تشیع یکی از وجوه امامت به شمار می‏آید و در اینجا در تجربیات رؤیایی دوران جوانی روزبهان‏ توسط ملائکه برای او تعیین شده است آیا از صفات و خصایل مخصوص به امام علی ابن ابیطالب(ع) نیست؟(5)

این بار در رؤیا خود را در کوههای شرق می‏یافتم و گروهی از ملائکه را می‏دیدم.از شرق تا غرب به جز دریایی وسیع چیزی به نظرم نمی‏آمد.در این هنگام‏ ملائکه به من گفتند:داخل این دریا شو و تا غرب شنا کن.من داخل دریا شدم و شروع به شنا نمودم،وقتی‏ که به مغرب رسیدم گروهی از ملائکه را روی کوههای‏ غرب مشاهده کردم که نور خورشید آنها را هنگام‏ غروب منور نشان می‏داد.آنها فریاد زدند و خطاب به‏ من گفتند:

ای که آن پایین هستی،شنا کن و هراسی به خود راه‏ مده.وقتی که بالا رسیدم آنها گفتند:هیچ کس تا به‏ حال بجز علی ابن ابیطالب(ع)و تو از آن دریا نگذشته‏ است».(6)

هر کس با اصطلاحات خاص مربوط به تعبیر خواب‏ آشنایی داشته باشد(7)درمی‏یابد که تمام رؤیا پردازیهای‏ روزبهان بر اساس روان‏شناسی تحلیلی زمان ما شبیه‏ حالات خاصی است که در آن شکل شناسی پایدار و تمثیل سازی اساسی از روح انسان ارائه شده است.

گذشتن از دریای خطرناک تا مرز مغرب،تجربه‏ ابتکاری و شخصی است که روزبهان با حالت رؤیایی و ضمن آیین اختراعی با عبارات و اصطلاحات تصاویر خاصی بیان کرده است،شبیه الهامی که به فرد صوفی‏ می‏شود.طی طریق به طرف مغرب و ظلمات،آنجا که‏ آب حیات در آنجاست کار اسکندر و حضرت خضر است.

رؤیا پردازی شدید در اینجا با مظاهر استثنایی و ضمن تصاویر خاص به خود عمل می‏کند مانند:دیدن‏ کوهستانی در غرب که از قله آن ملائکه او را تهییج به‏ داخل شدن در نور خورشید در حال غروب می‏کنند و در نتیجه روزبهان را به ملاقات خضر نائل می‏سازند.

روزبهان مانند ابن عربی و هر صوفی دیگر یکی از مریدان حضرت خضر است یعنی صوفی‏ای است که‏ پیش از تماس و برخورد با استادی از نوع انسان و پیش‏ از وابستگی تاریخی و زمینی-که ساختارهای انسانی‏ پی در پی‏ای را گذرانده باشد-وابستگی مستقیم خود را به جهان علوی با وساطت و تحت رهبری کسی که‏ معلم تمام«مکتب نرفته‏ها»است درک می‏کند.

بی‏شک بین شخصیت خضر و ایده نور و ظلمت‏ علوی(از نظر مانی)و«شاهد در آسمان»(از نظر نجم‏ الدین کبری)و«من»روحانی(که درباره او آمده است: کسی که خود را شناخت به درستی که خدای خود را شناخته است)ارتباط تنگاتنگی وجود دارد.(8)این‏ ارتباط در نظم متوالی رؤیاها همه جا به چشم‏ می‏خورد:ابتدا در دیدار خضر و سپس دیدار دو شیخ و مراد که روزبهان در آنها شخصیت خود را درک می‏کند:

«من در آن ایام(9)از علوم حقایق بی‏اطلاع بودم که‏ حضرت خضر را دیدم.او به من سیبی داد که مقداری‏ از آن را خوردم.او گفت تمام آن را تناول کن.من از عرش تا پروین دریای وسیعی را می‏دیدم و به جز آن‏ چیز دیگری را نمی‏دیدم.این دریا شبیه تشعشع و انعکاس نور خورشید بود.دهان من بی‏اختیار باز شد و تمام آن دریای نور وارد آن گردید و قطره‏ای از آن دریا نماند مگر اینکه من آن را نوشیدم».(10)

اینجا حادثه رؤیایی مانند تجربه‏ای زنده و محسوس‏ نشان داده شده است:درک محضر استاد ربانی،مرید حضرت خضر شدن یعنی گذشتن از مراحلی که خضر گذرانده و رسیدن به مقامی که او دارد.رسیدن به‏ سرچشمهء آب حیات یعنی در عالمی مربوط به حقیقت‏ جسم ظریف مانند نوشیدن آب دریای نورانی،رؤیای‏ پیوسته ادراک معرفه النفسی را به اثبات می‏رساند.(11)

در رؤیای روزبهان کل خلقت در منزلگهی جمع شده و چراغهای متعددی با نور شدیدی آن را روشن کرده‏اند ولی در عین حال آنجا دیواری است که نمی‏گذارد او به‏ آنجا برسد.

به این جهت است که روزبهان روی ایوان منزلگه خود می‏رود(به این«آیین جهش و صعود»درونی توجه‏ کنید)در آنجا دو شیخ با صورتهای زیبا می‏بیند که‏ کاملا ظاهر او را دارند(الی هیئت نفسی)و با برخوردی صوفیانه بر او لبخند می‏زنند.دیگی آویزان‏ مشاهده می‏کند که زیر آن آتشی صاف و ظریف و بدون‏ دود از هیزمهای معطر و خوشبو می‏سوزد.یکی از دو شیخ سفره‏ای را می‏گسترد.در سفره کاسه‏ای ظریف و قشنگ و چند تکه نان از گندم سفید خالص گذاشته‏ شده است.شیخ یکی از تکه نانها را در کاسه خرد می‏کند و محتوای دیگ را روی آن می‏ریزد،محتوای‏ دیگ چیزی مانند روغن است اما با وضعیتی ظریف و روحانی،سپس هر سه نفر نوعی طعام«اتحاد»تناول‏ می‏کنند.

«در این موقع یکی از آن دو شیخ به من گفت:آیا فهمیدی در آن دیگ چه بود؟در پاسخ گفتم:خیر هیچ‏ چیز نفهمیدم.او گفت:روغن دب اکبر بود که برای تو جمع کرده بودم.وقتی که از آن رؤیا به خود آمدم در این باره تأمل کردم و پس از مدتی فهمیدم که آن اشاره‏ است به هفت قطب در ملأ اعلا(ملکوت)که خداوند جوهره خالص و عرفانی آن را به من عطا کرد تا رتبه‏ عرفانی هفت قطبی را(که به طور نامرئی در روی زمین‏ پراکنده‏اند)درک کنم.

«سپس صورتم را به طرف دب اکبر برگرداندم و دیدم‏ که دارای هفت منفذ و محل تلألو نور است و خداوند از تمامی آن منافذ خود را به من نشان داد.من فریاد برآوردم:خدای من چیست که می‏بینم؟خداوند که‏ فوق ادراک من بود گفت:اینها هفت باب عرش منند که می‏بینی».

تعلیم روحانی با نوعی مراسم و آداب مشخص ادامه‏ می‏یابد.ضمن این مراسم،پدیده‏شناسی عرفانی، نوعی تسلسل گویایی از تصاویر و تماثیل سمبلیک را نشان می‏دهد.

روزبهان مانند خضر به سرچشمه آب حیات یعنی‏ مغرب،مرز نهایی ظلمات و تاریکیها-آنجا که اسکندر راهش را پیدا نمی‏کرد-رسیده است.ملائکه با آوای‏ خود راه را برای او باز کرده‏اند و همه چیز برای او نور و روشنایی است.او پیغمبر اسرار آمیز-خضر-را ملاقات‏ می‏کند و خضر میوه سمبلیکی را با روزبهان نصف کرده‏ و او می‏خورد و به این ترتیب به مقام خضر می‏رسد.او با ملاقات خضر و تعلم از او عمیقا به ذات خود معرفت‏ پیدا می‏کند،به گونه‏ای که دو تصویر به جا مانده از خضر(مانند شخصیتی که در پانزده سالگی در اطراف‏ شیراز اوایل شب در وجود او بحران خاصی را به وجود می‏آورد)با مشخصات خاصی در نظر او ظاهر می‏شوند.

خضر«سید الاقطاب»نامیده شده و این عنوانی است‏ که بعدها به روزبهان نیز داده شد،در حقیقت اینجاست‏ که او یکی از ابدال می‏گردد.

در این تجربهء عمیق که از هیچ یک از مرشدان زمینی‏ و مرئی کسب نکرده و آن را مدیون خضر در وجود مخصوصش است،نظریهء سلسله مراتب عرفانی نامرئی‏ که در عرفان تصوف ارزش والایی دارد نیز دخالت دارد.

در مرکز این سلسله مراتب«عقل کامل»«قطب‏ الاقطاب»یا«امام غائب»قرار دارد.و از اینجا ارتباط این‏ نظریه با امامت تشیع و همچنین با نظریه اخترشناسی‏ نمادین بسیار قدیمی-که بر اساس آن عالم اختری با عالم روحانی و عالم تمثیلی مکمل یکدیگرند-روشن‏ می‏شود.(12)

با لرزش روحی‏ای که از اوان جوانی زندگانی روزبهان‏ را فرا می‏گیرد او درک می‏کند که یکی از ابدال زمان‏ خود شده است و آنقدر مطمئن است که در این مورد چنین اظهار می‏دارد: «من هر شب عادت داشتم که منافذ و راهها را در آسمان بنگرم مثل اینکه حب و عشق خود را در آن‏ می‏یافتم.در یکی از این شبها آن راهها را مفتوح دیدم و مشاهده کردم خداوند به وسیله آنها خود را به من‏ نمایاند و فرمود:

من خود را توسط این ابواب به تو نمایاندم-از آنها تا درگاه ملأ اعلا(ملکوت)هفت هزار درگاه است،و من در یک لحظه توسط تمامی آنها خود را به تو نمایاندم».(13)

به منظور تعمق در راز روزبهان یعنی شکل صمیمی و خاص وجود فطری‏اش،که توسط آن،ضمن ایجاد ارتباط شکل تجلی مخصوص به او،نماد می‏شود باید به‏ بررسی و تجزیه و تحلیل شرح حال روحانی و خارق العاده او یعنی کتاب«کشف الاسرار»ادامه دهیم

داده‏های مندرج در این کتاب شاید با هیچ کتاب‏ دیگری به جز آنچه در«فواتح الجمال»نجم الدین‏ کبری،آمده قابل مقایسه نباشد.

حس زیبایی،عشق موجودات زیبا که تا سر حد تحسین جذبه(جمال پرستی)می‏رسد،حس دو گونه‏ دیدن که به طور خاص و خالصی بر ادراک انسان‏ متظاهر می‏شود و او را وا می‏دارد بدون اینکه در دام‏ بیفتد،نمادها را تکثیر و در درجات مختلفی قرار دهد،تمام این مقولات با استحکامی سست ناشدنی‏ زنده و پایدارند و با جهان علوی در ارتباط هستند مانند:ملائکه با زیبایی خاص،پیامبران،حور و غلمان، کاخها و باغها،موزیک ملکوتی،گلهای سرخ و سفید شاخه‏های گل سرخ که تلألو حضور ربانی هستند.

سرانجام روزبهان جذب جامعه تصوف شد.او با کمال‏ مراقبت و احتیاط در جلسات و تمرینات روحانی آنها شرکت می‏کرد و در تجربیات آنها شریک و سهیم بود و حتی یک دفعه از گیسوان خود-که به گفته خودش‏ زیبا و انبوه بود-قربانی داد.

او از شیراز بدون شک در بیست و یا بیست و پنج‏ سالگی به بسا(فسا)محل تولدش بازگشت و در آنجا شیخ جمال الدین ابو الوفا الخلیل الفسائی را(14)به‏ عنوان رهبر و مرجع روحانی خویش انتخاب نمود.

تاریخ تجربیات و سفرها و آثار روزبهان و نیز ملاقاتهای او با مرشدان و اساتید روحانی برای ما مبهم‏ است ولی چهره‏های عمده‏ای که در پی‏ریزی و تشکیل‏ زیربنای زندگی روحانی او اهمیت به سزایی داشته‏اند عبارتند از:

1-زاهد کرد نژاد شیخ جاگیر کردی که در سامرا در«قنطره الرصاص»ساکن بود.روزبهان به همین‏ جهت بارها به عراق سفر کرده و به خدمت او رسیده‏ بود.او به سال 591 هجری در سامرا درگذشت و در همانجا به خاک سپرده شد.

2-شیخ سراج الدین بن خلیفه(درگذشته به سال‏ 562 هجری)که روزبهان خرقه تصوف خود را از دست‏ او دریافت کرد.

ماسینیون معتقد است که شیخ سراج الدین از فامیل بنی سالبه بیضاوی سبب ارشاد و تعلیم روزبهان‏ شده است.زیرا قسمت عمده کتاب روزبهان«شرح‏ شطحیات به زبان فارسی»تفسیر و تشریح کتاب‏ «الطواسین»حلاج است.بنابراین احتمال دارد روزبهان‏ از طریق کتابخانه رباط بنی سالبه در شیراز با آثار حلاج‏ آشنا شده باشد.(15)

سراج الدین محمود از اعقاب شیخ الشیوخ‏ ابو الحسین احمد بن محمد بن جعفر بیضاوی معروف‏ به ابن سالبه است.او واعظی فصیح و بلیغ و از شخصیتهای روحانی و عرفانی طراز اول به شمار می‏آمد.

3-ارشد الدین ابو الحسن علی بن محمد بن‏ علی نیریزی که علوم سنتی را به روزبهان آموخته‏ است.او نه تنها علم فقه بلکه حدیث و تفسیر و علم‏ تأویل قرآن را به او آموزش داد.وی کتابی در علم‏ حدیث(«تنویر المصابیح»)و تفسیری درباره قرآن در ده‏ جلد به نام«مجمع البحرین»دارد.روزبهان با این استاد نیز جلسات عرفانی داشته و در سماعهای صوفیانه با یکدیگر شرکت داشتند به طوری که مؤلف«تحفة العرفان»نقل می‏کند:

«یک شب فقیه ارشد الدین در یکی از این جلسات با روزبهان در سماع بود،شب هنگام آنقدر از شدت جذبه‏ سماع زیر و رو شده بود که فردای آن روز برای انجام‏ وعظ و تذکیر و ادای فریضهء نماز نتوانست در مسجد حاضر شود و دلیل عدم حضور خویش را چنین بیان‏ کرد:

«اگر آنچه من از شیخ روزبهان دیدم ملک مقرب‏ دیدی به چرخ آمدی»(«تحفه العرفان»25 ب 26 مقدمه معین ص 53).

فقیه ارشد الدین به سال 604 هجری درست دو سال پیش از روزبهان وفات یافت.از او نقل کرده‏اند که‏ گفت:

«فردای قیامت تلمیذان به وجود استادان خود فخر آورند و من به تلمیذی شیخ روزبهان فخر آورم».در پایان‏ به چند مورد از مشابهت اصطلاحات و مضامین به کار رفته توسط او با مضامین و اصطلاحاتی که حافظ در اشعارش به کار برده است اشاره می‏کنیم:

همان گونه که گفته شد کتاب«عبهر العاشقین» آموزه روحانی و مذهب زیبایی تجلیانه‏ای را که مذهب‏ عاشقین است بیان می‏کند و آهنگ و مضامین و مفاهیم سری آن،همراه اصطلاحات فارسی‏اش با مفاهیم عرفانی و اصطلاحات خواجه حافظ (1389/791)منطبق است.(16)

اگر شیراز-که در گذشته بر اثر چنین عرفانی در جهان می‏درخشید-امروز روزبهان را فراموش کرده، احترام به شاعر بزرگ و عارف شیرین سخن(حافظ)را هرگز فراموش نخواهد کرد.گفتنی است در اینجا تنها مسأله صفای روح و احساس عرفانی و درک زندگی‏ روحانی حافظ و یا روزبهان که باعث بازجویی عمیقی‏ در مورد پدیدار شناسی و ارائه نمونه‏های ساختاری‏ بشود؛مطرح نیست،بلکه سودی شارح ترک زبان و منتقد حافظ علایم اسنادی و ارتباطی‏ای را در اختیار ما می‏گذارد که بر اساس آن حافظ در خط نظم عرفانی‏ روزبهان قرار می‏گیرد.از نظر اهمیت موضوع ما به بعضی از این علائم اسنادی اشاره می‏کنیم:

سودی در«شرح دیوان حافظ»ج 2،صفحه 42،در تأویل این مصراع از شعر حافظ:

«پیر گلرنگ من اندر حق ازرق پوشان»(17)

چنین توضیح داده است:

«در مناقب خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی آورده‏اند که او خرقه از دست پیر ارشاد و رهبر خود شیخ محمود عطار شیرازی دریافت کرد که به‏ «پیر گلرنگ»مشهور است و او مرید شیخ عبد السلام‏ بود که او نیز مرید شیخ فخر الدین احمد ولد شیخ‏ روزبهان بقلی و او هم خرقه از پدر خود شیخ شطاح‏ دریافت کرده است».

ولی متأسفانه سودی توضیح نداده که مرادش از مناقب چیست؟آیا او شرح حالی در مورد حافظ مانند «تحفه العرفان»شرف الدین در مورد جدش در اختیار داشته است؟به هر حال این مسأله از نظر اینکه‏ وابستگی حافظ را به خط عرفانی روزبهان نشان‏ می‏دهد دارای اهمیت است و روشن می‏سازد که بین‏ نظریات دو شیرازی بزرگ(حافظ و روزبهان)از مدتها پیش توافق کلی وجود داشته است.

ما معتقدیم که بررسی و تعمق در آثار روزبهان مذهب‏ فردی حافظ را برای ما روشن می‏سازد و به ما اجازه‏ می‏دهد که از آن دو تن،دو مظهر نمونه طرفدار جمال پرستی که در هیچ شکلی به جز مذهب عشق‏ شکل نمی‏گیرد و با هیچ زبانی قابل بیان نیست، بسازیم.

آثار روزبهان بیان کننده روشی است که طبق آن‏ تصوف ایرانی شعر حافظ را می‏فهمد و آن را به مرحله‏ عمل درمی‏آورد.از سوی دیگر باید از خطاهای فاحش‏ و اعتراضات بی‏جایی که در غرب،گاهگاه در برابر کسانی که به طور حرفه‏ای تأویل و تفسیر سنتی انجام‏ می‏دهند،ابراز می‏شود،خودداری کنیم.

بدون شک به خاطر عدم آگاهی نسبت به زیر بنای‏ ادراک سمبلیک و گفتار عرفانی ادعا کرده‏اند که حافظ اصطلاح سمبلیک صوفیه را به خاطر اشاعه لذت‏ کفر آمیز و شهوت به کار برده است(18)در صورتی که‏ صوفیه دیگری هم هستند که همان زبان و اصطلاحات‏ و تصاویری را که حافظ به کار برده مورد استفاده قرار می‏دهند.

در عین حال چنین قضاوت استبدادی و وارونه‏ای‏ باعث افشای مقداری از بی‏حرمتیها و ناآگاهیها می‏شود.مذهب فردی حافظ به شکل«لذت بری و خوشی»ای بیان شده که با مذهب رسمی و قانونی و هر گونه ریاکاری و خوش خدمتی حرفه‏ای و زهد منفی‏ گونه و مخرب ناسازگار است.مسلما در بین روشهای‏ گوناگون تصوف حالات غیر عادی فراوان یافت می‏شود که این طرز بیان حافظ نیز از آن جمله است و این خطر را دارد که ممکن است کلا مفاهیم،منابع،ریشه‏ها و دیدگاههای آن به غلط درک شوند.به نظر می‏رسد همه کسانی که خواسته‏اند روش کنایه‏ای و استعاره‏ای‏ حافظ را به سر حد شعر غزل کفر آمیز پایین آورند از ساختار سنتی تصوف که از الهام عرفانی نشأت‏ می‏گیرد،بی‏اطلاعند.می‏توان گفت که مقولات‏ مذهبی‏ای که طبق سنت معمولی و جاری،اغلب بر ادراک مدرن اجتماعی تحمیل می‏شوند،سبب‏ می‏گردند که این ادراک اجتماعی نسبت به پدیده‏های‏ روحانی‏ای مانند تصوف شیخ شطاح و مخصوصا حافظ بیگانه باشند و این موضوع در مقیاسی که مقولات و معیارهای مذهبی چاره دیگری نداشته باشند و یاراه‏ دیگری را ارائه ندهند،قطعی است مانند:

اگر کسی مذهب رسمی را(که عبارت است از قانون،شریعت و کلیسا)کنار بگذارد برای او چاره‏ دیگری جز انتخاب زندگی کفرآمیز،یا«لائیک»و حتی‏ هرزگی و فساد روحی و اخلاقی باقی نمی‏ماند.شکل‏ روحانی فردی که تصوف پیشنهاد می‏کند،بدون شک‏ جوابگوی مقتضیات روحانی‏ای است که مخصوصا ارزشهای آنها در اسلام از پیش شناخته شده بوده‏اند.

حافظ و همکیشان او با زبانی که آن نیز دارای سنت‏ مخصوص به خود است شکل مذهبی و روحانی‏ای را بیان می‏کنند که از مرز قانون توحید ظاهری و لفظی‏ تجاوز می‏کند و این تجاوز مشخص ضمن تحریک حس‏ تجلی و حس رؤیت موجود نامرئی که در تمام‏ موجودات جهان در هر مورد با شکل مخصوص خود را نشان می‏دهد،جنبه قانونی به خود می‏گیرد.جالب‏ است بگوییم این نوع اظهار عقیده بر خلاف عقیده‏ عموم را یک نفر از شارحان ایرانی حافظ در قرن اخیر، ضمن گفتار منسوب به امام اول شیعیان که فرمود:من‏ هرگز خدایی را که ندیده باشم پرستش نمی‏کنم،نه با چشم بدن بلکه با چشمان قلب»(19)نیز بیان کرده‏ است.

در اینجا مسأله عبارت است از درک جهان محسوس‏ به وسیله عضوی غیر از اعضای حسی انسان.درک‏ زیبایی صورت انسانی با چشم دل(و یا به تعبیر روزبهان‏ با چشم ملکوتی)بیانگر این است که در اینجا اساسا وسایل ادراک و دید با ابزار دید کسانی که الهام حافظ و هم مسلکانش را به سر حد الهام یک بعدی و کفرآمیز پایین می‏آورند،متفاوت است.افزون بر این همه چیز بر

این موضوع گواهی می‏دهند که شاید بعضی از غزلهای‏ حافظ شایسته تفسیر سمبلیکی-عرفانی باشند.اما چگونه می‏توانیم مشخص کنیم که کدام غزل این‏ خاصیت را دارد و کدام ندارد؟ما ناگزیریم چارچوب‏ روحانی‏ای را تعقیب کنیم که در آن حافظ به طور جاویدان تبیین شده است،یعنی چارچوبی که در آن‏ کلیه دوستداران او کلامش را خوانده،فهمیده و به آن‏ عمل کرده‏اند و از دیوان او در برابر مثنوی جلال الدین‏ رومی«انجیلی»ساخته‏اند.روزبهان نیز در این‏ چارچوب موقعیت کلیدی ایده خود را متمرکز ساخته‏ است.

تجاوز از توحید ظاهری و رسیدن به توحید عرفانی‏ (که روزبهان در کتاب«الاغانه»و«رساله قدسیه»اش به‏ آن اشاره و آن را آزمایش کرده است)تبیین نمی‏شود مگر با«زبان بسته».بدین ترتیب«عاشقین»- sel if ] seled d ' suoma [در فرهنگ ایرانی از نظر سرّی بودن‏ در موقعیتی شبیه موقعیت«عشاق»] iledeE d ' esoma [در فرهنگ غرب قرار دارند.

بنابراین باید متذکر شد که الزام به سرّی بودن به‏ خاطر جریان سیاسی-اجتماعی نیست(مانند موقعیت‏ عشاق در غرب)بلکه منشأ متافیزیکی دارد.

ادراک تجلیانه با زبان ظاهری و مستقیم و قاطع و حاکمانه تبیین نمی‏شود مگر اینکه آنچه که باعث ایجاد راز تجلی شده از بین برود که در این صورت تجلی‏ بدون علت راز به وجود نخواهد آمد.

تشریح و تبیین مسأله بدیع درک زیبایی انسانی با «دیده دل»به صورت تجلی و با تصاویری سرّی و فردی‏ که قبله شخص عارف می‏گردند،به جز با شکل کنایه و استعاره امکان پذیر نیست.در اینجا مفهوم نماد گرایی‏ پایه محکم و استواری دارد،یا بهتر بگوییم بر مفهوم‏ فنی که از امتیازات روزبهان است یعنی«التباس»(دو گونه دیدن)پی‏ریزی شده است.

گذر از حالت دو گونه دیدن معمولی که خداوند را در برابر عاشق خود قرار می‏دهد[رنگ تعلق‏]به حالت‏ وحدت و یگانگی که در آن نقشها عوض می‏شوند،به‏ خاطر سرّی است که به جز به صورت کنایه و تمثیل و توسط کلماتی نمادین از قبیل«خرابات مغان»،«دیر مغان»و قرائت«زند و پازند»و«می ناب»و«مستی‏ میخانه»(20)قابل انتقال و بیان نخواهند بود.

پی نوشت:

(1)-«کشف الاسرار»نسخه مشهد،ورق 13 الف و 3 ب.

(2)-مفهوم سرّ(راز،رمز،فوق ادراک،ادراکات و خاطرات روحی) بررسی خاص دیگری را می‏طلبد.

(3)-الهام عرفانی در حالت پیامبری نمونه اعلایی است که به‏ روحانیت تصوف اطلاق می‏شود زیرا مذهب عرفانی و تجربه فردی‏ مذهب پیامبری است(درون نگری حس)صفحات 110 و 130 به‏ بعد،تحقیق علی ترکه اصفهانی از حالت اشراقیون و صوفیه.

(4)-«کشف الاسرار»،نسخه مشهد ورق 4 الف.

(5)-به همین جهت است که روزبهان می‏بایست وابسته به مذهب‏ شافعی باشد،زیرا از مشخصات شافعیه احترام و ارادت نسبت به‏ فامیل پیامبر و اهل بیت است و همشه بین مذهب شافعی و امامیه‏ سازش و آشتی برقرار بوده است،«شهر مردگان»اثر ماسینیون،قاهره‏ قرافه،درب الاحمر ص 62.

(6)-«کشف الاسرار»،نسخه مشهد ورق 4 الف.

(7)-ماسینیون اصطلاحات خاص تعبیر خواب اسلامی sonarE hcudrbaJ IIX 1945 صفحات 241 به بعد.

(8)-«تصوف ابن عربی»،پاریس 1958 صفحات 43 تا 54 عنوان‏ «مرید خضر»که در آن اشاره سهروردی با جمله«اگر تو مرید خضر هستی»در پرده به ما نشان می‏دهد که در حقیقت بین خضر به‏ عنوان سمبل و خضر به عنوان شخص حقیقی دلیل قاطع و برهان‏ ذوحدینی وجود ندارد.دیدگاههای رؤیایی روزبهان به ما نشان‏ می‏دهد که او در مراحل اولیه زندگی روحانی‏اش سرنوشتی همانند خضر داشته است.

(9)-در مورد این رؤیاها روزبهان به ایام جوانی‏اش اشاره می‏کند (ایّام شبابی)که در نتیجه کمی بعد از پانزده سالگی او بوده که هنوز رسما به حلقه صوفیه در نیامده است.

(10)-«کشف الاسرار»،نسخه مشهد،ورق 4 ب.

(11)-«کشف الاسرار»،نسخه مشهد ورق 4 ب و 5 الف.

(12)- eejayoc.C.J tluc dna sdmgel fo tneicmA narI dna anihc d.s.yalmoB صفحات 165 به بعد.

و نیز به اثر ما با نام«تصوف ابن عربی»صفحه 37 و مقدمه‏ سهروردی بر کتاب«حکمة الاشراق»و در مورد چارچوب روحانیت‏ روزبهان به اثر ما با نام تصوف روزبهان:

hcubrhaS-yonarE .hciruJ.IIVXX , revniehn gal -tnirf sqmet 9591.

(13)-«کشف الاسرار»،نسخه مشهد ورق 5 الف.

(14)-«کشف الاسرار»،نسخه مشهد ورق 4 الف.

(15)-«زندگی و آثار روزبهان بقلی»اثر ماسینیون صفحه 280.

(16)-نقل قولهایی که نویسنده ناشناس در حواشی خود بر«عبهر العاشقین»از حافظ نموده دلیل بر این امر است.

(17)-گلرنگ(رنگ سرخ)بدون شک اشاره است به نور رنگارنگی‏ که برای صوفی درجه صعود روحانی‏اش در نتیجه رنگ لباسی را که‏ بر تن دارد،نشان می‏دهد.به شرح«گلشن راز»از محمد لاهیجی‏ چاپ IMAS.K تهران 1337 صفحه 84 مقدمه مراجعه شود و آن‏ را با رساله«صدای بال جبرئیل»از سهروردی که با همکاری‏ suarK.G در روزنامه آسیایی-ژوئیه-سپتامبر 1935 صفحه‏ 37-1-10 چاپ شده مقایسه شود.در آنجا صوفیهء«آبی پوشان»به‏ عنوان«کبود پوشان»مشخص شده‏اند و در اینجا در«عبهر العاشقین» صفحه 62-1-13«جامه آسمان گون»آمده است.

(18)-صفحه 303 ssirdnurG red nehcsinarI alolihf eig , II

(19)-محمد دارابی،کتاب«لطیفه غیبیه»تهران 1304 هجری- 1-کتاب کوچکی که در آن هر کس که بخواهد حافظ را آن گونه که‏ صوفیه ایرانی او را لسان الغیب می‏نامند،بشناسد مطالب جالبی‏ مشاهده خواهد کرد.

(20)-قرائت«زند و پازند»در اینجا در«عبهر العاشقین»شماره‏ 122 صفحه 57 و ملحقات شماره 155 صفحه 183 آمده است.در مورد تفسیر عرفانی اصطلاح فنی که از مرادئیسم گرفته شده‏ مخصوصا به اثر دکتر محمد معین به نام«مردیسنا و تأثیر آن در ادبیات فارسی»تهران 1948/1326 صفحات 531 به بعد و مقدمه‏ ما بر آن به زبان فرانسه صفحات 32 به بعد مراجعه شود.